

تأملی در باب ماهیت و وظایف دموکراسی

حمید حمید

بخش نخست

بحث از دموکراسی در میان محافل سیاسی روشن فکران ایرانی در مهاجرت به صورت «مُد» در آمده است. گروه های ارتدکس چپ که هنوز از خواب سنگین دریافت های استالینی بیدار نشده اند، اگرچه گهگاه از خطاهایی سخن می گویند که به بهای گرانی برای بشریت و البته سه بار شکست فاجعه آمیز در کشور ما تمام شده، مع الوصف آن گاه که به جبران مافات و استراتژی اهداف آینده بر سر دموکراسی سینه چاک می کنند توان آن را نمی یابند که از پیله ی دموکراسی پرولتری با انگ های استالینی بیرون آیند و آنان که در طیف راست افراطی خیمه زده اند بدون اتخاذ مشی ای انتقادی چشم امیدی به دموکراسی لیبرال بورژوازی دوخته اند، چیزی که نارسایی ها و دواعی کاذبش جامعه ی سرمایه داری غرب را با یکی از بحرانی ترین ادوار تاریخی آن مواجه ساخته است. البته گروه ها و محافل دیگری نیز وجود دارند که سخت از دموکراسی سخن می گویند اما هیچ تعریف مشخصی از آن

ارائه نمی دهند و تنها طوطی وار از مقوله ای سخن می گویند که حتا قواعد ناسفته و احکام ناپخته آن را نیز در روابط متقابل خود با محافل و گروه های دیگر نقض می کنند. در چنین گیرودار نامیمونی من وظیفه ی خویش می دانم تا آن چه را که «دموکراسی رادیکال» می دانم و برای آینده میهنم تحقق اش را مطلوب ترین شیوه ی اداره جامعه در تمامی بخش های مادی و معنوی آن تشخیص می دهم در این فرصت مورد گفتگو قرار دهم و خطوط، ماهیت و وظایف کارکردی اش را ترسیم کنم. پرداختن به آن چه که موضوع این نوشته است بدون آن که اگر چه به اجمال نگاهی به تحول تاریخی مفهوم دموکراسی بیفکنیم نه منطقی و نه به صواب است. لذا در مقام بראعت استهلال نظری کوتاه به این پیشینه را ضروری می دانم. به طور کلی در تاریخ تفکر سیاسی از افلاطون تا روزگار ما سه تعبیر مشخص از دموکراسی به عمل آمده است.

نخستین تعبیری که در آن دموکراسی به مثابه شکل معینی از حکومت مورد توجه قرار گرفت در یونان باستان صورت بندی شد. اگر از پاره ای موارد کلی در تاریخ متقدم یونان، مثلاً آثار هرودوت چشم ببوشیم، در حقیقت افلاطون و پس از او ارسطو ضمن تحلیل تاریخ و مبارزات سیاسی در دولت شهرهای یونان این نظر را ابراز داشتند که دموکراسی نه به تعداد افرادی که حکومت می کنند و یا به چگونگی حکومت کردن آن ها، بلکه به قشر اجتماعی ای که در جامعه حاکمیت یافته است ناظر است و بر این اساس با توجه به توصیف تفصیلی که به عمل آوردند، اولاً مبانی وجودی دموکراسی را چون هر شکل دیگری از حکومت به عامل اقتصادی معلق ساختند و در ثانی آن را حکومت طبقاتی توصیف کردند. افلاطون در عمده ترین آثار خود نظیر «جمهوری»، «مرد سیاسی» و «قوانین» که آخرین و طولانی ترین اثر اوست ضمن توضیح از داستان انحطاط و سقوط جوامع، و در نهایت در جستجوی «نمونه های آغازین» دولت و حکومت بر می آمد و در این راستا مبانی «مدینه ی فاضله» ای را بنا نهاد که به باور او مطلوب ترین شکل حکومت تلقی می شد.

افلاطون بر این اعتقاد بود که تمامی حکومت هایی که می شناخته «شهرهایی بیمار» بوده اند. به این لحاظ است که عموماً فلسفه سیاسی او را یک بیماری شناسی سیاسی نوشته اند، او در مقام بیان بیمارگونگی حکومت های موجود در نامه ی هفتم از «مرد سیاسی» تأکید می کند که با توجه به همه ی کشورهای که اکنون موجودند به وضوح مشاهده کردم که بدون استثناء نظام حکومتی آن ها بد و قوانین اساسی آن ها تقریباً فاقد رستگاری است. توالی منطقی و جبری حکومت های بیمار در فلسفه ی سیاسی افلاطون بخش عمده ای از فلسفه تاریخ یا فلسفه سیاسی اوست. او ضمن این بخش از عقاید است که مستقیماً مقوله ی دموکراسی را نیز به مثابه کریه ترین نوع از جوامع بیمار مورد اشاره قرار می دهد و تصریح می کند که بدترین نوع حکومت هایی که تحت اطاعت قانون می باشد دموکراسی است. افلاطون چهار دوره یا چهار مشخصه بیماری شناختی را که در تاریخ از همه چشم گیرترند به ترتیب زیر توصیف می کند:

«نخست «جاه سالاری» یا تیموکراسی می آید که حکومت اعیان و نجبایی است که جویای نام و افتخارند. دوم الیگارشی است که حکومت خانواده های توانگر است. در مرتبه ی بعد دموکراسی متولد شود. یعنی حکومت آزادی که به معنای بی قانونی است و آخر از همه جبر و زور حاکمیت می یابد که چهارمین و واپسین بیماری شهر است.» بدان گونه که افلاطون توضیح می دهد تعاقب این بیماری ها امری دیمی نیست بلکه در حقیقت هر بیماری نتیجه لازم بیماری پیشین است. زنجیره ای که الزاماً به وخیم ترین نوع آن یعنی دموکراسی می انجامد و دموکراسی است که علت غایی حاکمیت جباران است. دموکراسی هنگامی به دنیا می آید که تنگدستان چیره می شوند. بعضی را می کشند، دیگران را بیرون می رانند و حقوق شهروندی و مناصب دولتی را با بقیه تقسیم می کنند.

افلاطون از این پس به نحو گزنده ای بر دموکراسی حمله می آورد و مشروعیت و حقایق آن را به این لحاظ که حکومتی طبقاتی است زیر سؤال می گیرد. به باور او

«حکومت عامه» حکومتی نامطلوب است زیرا که دولتی طبقاتی است و قوانین اش برای خیر و سود طبقات خاص وضع شده و نه برای خیر و مصلحت کل جامعه. دولتی که دارای چنین قوانینی است حکومتی واقعی نیست و دعوی آن در باره ی عدالت لاف و گزافی بیش نمی باشد. کینه ی تیز افلاطون نسبت به دموکراسی را در شرحی که او از صفات فائین به آن به عمل می آورد می توان یافت. او دموکرات ها را بی شرم، سب، درنده خو، لنیم، گستاخ، قانون شکن، و زنده صرفاً به خاطر لذت جویی و برآوردن خواهش های غیرلازم و ناپاک می خواند و اضافه می کند که حرمت نگه داشتن را نادانی، خویشتن داری را بزدلی، اعتدال و نظم و ترتیب در خرج را چشم تنگی و بی ادبی می نامند.

بیان ارسطو از دموکراسی نیز چون افلاطون متوجه معنایی است که از آن «حکومت و سلطه» و هم چنین حاکمیت «اکثریت تهیدستان» مستفاد می شود. سلطه ای که با غلبه «مردان آزاد» یعنی اکثریت مردم جامعه که تهیدستان اند و به صورت حکومت دموکراسی تحقق می یابد بنا به تصریح ارسطو شکل نادرستی از دولت است که دولت شهر یا پولیتا را که حکومت مطلوب ارسطوست هرز و معیوب می سازد.

جمع بندی آراء ارسطو درباره انواع حکومت ها مؤید این معنی است که او بر خلاف افلاطون حکومت دموکراسی را به مثابه حکومتی مطلوب قدر می گذارد ولی بر این باور است که معضلاتی عملاً از این نوع حکومت ناشی می شوند و به همین اعتبار است که او نیز با چشم خریدار به دموکراسی نمی نگرد و اگر نه با تند ی افلاطون ولی به هر ترتیب به نقد آن می پردازد. به عقیده ی ارسطو در یک جامعه ی خوب عموم مردم باید حاکم بر امور شوند و بزرگ ترین و اساسی ترین مسائل باید به وسیله مردم حل و عقد شود، زیرا برای چنین وظایفی توده ی مردم شایسته ترند. به باور ارسطو، تحقق چنین هدف والایی لزوماً با شرایطی مشروط می شود که از آن میان یکی این است که عموم شهروندان در دولت شهر از نظر تقوی و پرهیزکاری

برابر و هم طراز باشند. ولی از نظر ارسطو بر اساس تعریفی که از تفاوت عقلی و فنی و استعدادی آدمیان به عمل می‌آورد تحقق چنین امری ناممکن می‌نماید. لذا به این نتیجه‌ی اصل گردید که در حکومت‌های دموکراسی که حکام و زمام‌داران آن، افراد یا عده‌ی به خصوصی هستند، همیشه مشکلات و بدبینی‌هایی بوجود می‌آید، ناظر بر این دشواری هاست که او مشروعیت و مطلوبیت دموکراسی را نفی کرد و با طرح مقوله‌ی «دولت شهر» و «شهروند» و تأکید بر گروه نخبه‌ای که آنان را به نحو مشخصی «شهروندان» دولت شهر می‌داند بدگماتی خویش به دموکراسی و اصول آن را ابراز داشت.

تعبیر سنتی دموکراسی برای مدتی دراز آراء و نظریات متفکرین و سیاست‌مداران غربی را در رویکردشان به مفهوم آزادی زیر تأثیر گرفت و بر پایه همین تأثیر بود که غالب نظریه پردازان سیاسی دموکراسی را صرفاً به عنوان یک مقوله‌ی سیاسی که به روزگاران کهن متعلق است توصیف کردند، شایان توجه است که حتا روسو که خود یکی از پیشاهنگان برجسته‌ی دموکراسی سیاسی است نظریه‌ای نسبتاً منفی درباره‌ی آن ابراز داشت. او ضمن آن که تأکید می‌کرد که «قدرت فائقه» به تمام خلق یا دست کم به اکثریت آن متعلق است، این شکل حکومت را نخست به دولت‌های کوچک محدود می‌دانست و پس آن گاه به آن به مثابه امری بی‌معنی و نادرست که واجد دستگاهی برای وضع قانون و در عین حال مخدوش ساختن قانون است می‌نگریست. هم او تصریح می‌کرد که چنان چه با مقوله‌ی دموکراسی را به معنای محدود آن در نظر بگیریم، هیچ دموکراسی واقعی تا به حال وجود نداشته است و نمی‌تواند وجود داشته باشد. این که تعداد کثیری بر اقلیتی حکومت کنند برخلاف نظم طبیعی است.

رهبران دیکتاتوری ژاکوبینی بر پایه‌ی تعبیر سنتی دموکراسی، بار دیگر این اصطلاح را احیاء کردند. ناظر بر همین معنی بود که در ماده‌ی ۱۴ از پیشنهاد روبسپیر برای طرح قانون اساسی ژاکوبینی تصریح شد که خلق حاکم اند، حکومت از

مردم منشا می‌گیرد و به مردم متعلق است. مقامات حکومتی تابع مردم اند و این حق مردم است تا حکومت را تغییر دهند و اعتبار نمایندگان آن را ملغی سازند. سن ژوست نیز به همین معنی دموکراسی را با مفهوم «حکومت عامه» یکی می‌داند. روبسپیر در «گفتگان قانون اساسی» در تاریخ ۱۰ ماه مه ۱۷۹۳ به صراحت اصطلاح دموکراسی مطلق را به کار برد و از آن حکومتی را قصد کرد که بی واسطه از سوی «عامه» اداره می‌شود. این کسان با همه ی تأکیدی که بر شمول توده ای حکومت عامه به عمل می‌آوردند ولی آن را تنها به عرصه ی سیاسی محدود می‌ساختند و از این لحاظ قویاً در مقابل کسانی چون لانگه، لکرس، ژاک روکس، هربرت و شومه قرار داشتند که ضمن تعلق خاطر به زحمتکشان بر آن بودند تا برابری دموکراتیک را به عرصه ی اقتصاد و همه ی عرصه های حیات اجتماعی تعمیم دهند.

نه مخالفین اریستوکرات انقلاب فرانسه و نه سیاست مداران و آرمان پردازان بورژوازی ادوار بعد، هیچ یک در بیان نظری تعبیر خود از دموکراسی به عنوان «حکومت عامه» با تعبیر نظری قدما مخالفتی ابراز نداشتند. آن چه که آنان را قویاً علیه دموکراسی به آن معنی برانگیخت مضمون «عملی» دموکراسی به عنوان «حکومت عامه» بود. مبانی نظری این مخالفت است که تعبیر دوم از دموکراسی، یعنی «شکل معینی از دولت مداری» را تدارک دید. در این تعبیر توده ها نه «عامل» و نه «مجری» بلکه در معرض اعمال آن تلقی می‌شدند. به این معنی، دموکراسی در حقیقت نوعی «رویه سیاسی» در جهت تأمین رفاه مردم تعبیر می‌شد. این تعبیر که به وجهی بنیادی با تعبیر نخست معارض می‌افتاد، طی دهه های ۳۰ و ۴۰ قرن گذشته صورت بندی شد. الکسیس دو توکویل که برای نخستین بار این تعبیر را عنوان کرد در توصیف خود از آن بدون آن که به این نکته که «چه کسی حکومت می‌کند» یا «حاکمیت چه کسانی د حکومت تجسم یافته است» عنایتی داشته باشد، تنها متوجه «شیوه ی اعمال قدرت» بود. لازم به توضیح است که طی دو قرن هفده و

هجده بیش از هر جا، از طریق آراء اسپینوزا و پس آن گاه منتسکیو بر روش دولت مداری تأکید به عمل آمد و این عنوان به دموکراسی نیز تسری یافت. درست بیست سال پس از آن که کانت دموکراسی را نوعی حکومت جبارانه خواند، اسپینوزا دموکراسی را به عنوان شکلی از دولت مداری که ضمن آن شهروندان در برابر قانون برابند تعبیر کرد. از سوی منتسکیو دموکراسی با اصل حق رأی یکی گرفته شد. چنان که گفتیم نخستین متفکری که مفاهیم سیاسی موجود در چهارچوب تفکر لیبرال-بورژوازی را با مفهوم دموکراسی مربوط ساخت الکسی توکوویل بود. آن چه که از توضیحات او بر می آید این که دموکراسی به معنای حکومت توده های خلق نیست بلکه نظامی است که ضمن آن فرد از دولت و از مداخلات فضولانه در امور جامعه بر کنار است. این تعبیر یک واگرد کامل از مضمون سنتی دموکراسی بود. دوتوکویل در اثر مشهورش به نام «دموکراسی آمریکا» که در سال ۱۸۳۵ انتشار داد با صراحت تأکید می کند که این شعار نازآمده و میان تهی است اگر بگوییم مردم حق انجام همه کاری را دارند و سپس می افزاید چنان چه مؤسسات آزاد آمریکا از میان برده شوند، چنین حادثه ای به قدر قدرتی اکثریتی خواهد انجامید و این امر به نامیدی اقلیت فرجام خواهد یافت و آنان را وادار خواهد ساخت تا به قهر جسمانی متوسل شوند.

اس. ام لایبیست یکی از نمایندگان برجسته علوم سیاسی معاصر آن چه را که دوتوکویل به نحو مشروح بیان کرده بود مبنای رأی خویش درباره دموکراسی قرار داد و با توضیح صریح تری نوشت، دموکراسی در یک جامعه پیچیده را می توان به مثابه یک سیستم سیاسی تعریف کرد که ضمن آن فرصت های لازم و قانونی برای تعبیر مقامات حکومتی فراهم می آید. چنین سیستمی مکانیسمی اجتماعی است که به بخش هر چه وسیع تر مردم اجازه می دهد تا بر تصمیمات عمده از طریق انتخاب کسانی از میان رقبای سیاسی اعمال نفوذ کند. بیه ساتس و سپس کورن هاوسر توضیحی از دموکراسی به عمل آوردند که کلمه به کلمه با تعریف لایبیست مشابه بود.

توضیح گورن هاوسر در این باره این بود که دموکراسی اساساً یک رویه ی نهادی و مؤسساتی برای تغییر رهبری از طریق رقابت آزاد و با رأی عمومی است. این تعبیر جدید از دموکراسی بسیار سریع جای خود را در نهضت کارگری نیز باز کرد. ادوارد برنشتاین پدر بازنگری در مارکسیسم، پیش تر این دیگرگونی معنایی را دریافته بود و کوشید تا آن را در پایان قرن گذشته و از طریق اثرش به نام «پیش شرط های سوسیالیسم و وظایف سوسیال دموکراسی» به درون نهضت کارگری نفوذ دهد.

تعبیر سومی که از دموکراسی به عمل آمد اساساً هیچ وجه مشترکی با معنای سیاسی اصلی آن نداشت. این تعبیر مفهوم دموکراسی را به مقوله ای بسیار گسترده تبدیل کرد که عملاً از حوزه ی سیاست فراتر بود. این تعبیر در جریان جنگ جهانی اول و دورانی که پس از آن حادثه آغاز شد عنوان گردید و در حقیقت شعار تبلیغاتی ای را بازتاب می کرد که نیروهای آنتانت در مقام دفاع از دموکراسی، بربریت و جباریت نیروهای مرکز را در معرض حمله قرار می دادند. در جریان این پیکار تبلیغاتی بود که دموکراسی برابر با انسان گرایی، تمدن، آزادی و جز این ها گرفته شد و در حقیقت این ویلسون و مازاریک بودند که برای نخستین بار این وجه از تعبیر را به کار بردند. آوازه گرانی که بلافاصله پس از طرح این معانی برای دموکراسی اشاعه ی آن را پی گرفتند. پس از انقلاب اکتبر در روسیه از آن مبارزه علیه سوسیالیسم و با انگ سوسیالیسم بدوی بلشویکی سود جستند. اصلاح گران راستی چون کائوتسکی، برنشتاین، آدلر، و با لوتر به این بهانه که دموکراسی نمی تواند خصلت طبقاتی داشته باشد به این جبهه پیوستند. در فاصله ی بین دو جنگ این تعبیر غیرسیاسی و فراگیر ولی در عین حال کاربرد سیاسی آن گسترش بیش تری یافت و علاوه بر معانی پیش گفته، دموکراسی برابر با ضد خودکامه گرایی و ضدفاشیسم نیز تبیین شد. همین معنای آوازه گرانه است که هم اکنون نیز از سوی آرمان پردازان سرمایه داری غربی با وسعتی فراگیر به کار برده می شود و از طریق نفوذ آنان و با استفاده از تمامی امکانات و وسایل ارتباط جمعی به توده های جوامع

سرمایه داری به خصوص ایالات متحده ی آمریکا القاء می گردد. زمانی که جان دیویی فیلسوف پراگماتیست آمریکایی توضیح می دهد که دموکراسی یک شیوه ی زندگی و بیش از یک شکل حکومت است در حقیقت همین تعبیر از دموکراسی را توضیح می دهد. بنا به رأی یکی از برجسته ترین شخصیت های علوم سیاسی یعنی لاس ول دموکراسی رژیم جامعه ای است که براساس احترام متقابل عمل می کند. لایبیست که در مواردی در اثرش دموکراسی را به عنوان شکلی از حکومت تعریف می کند در جای دیگری از همان اثر می نویسد که دموکراسی تنها جامعه ای است که در آن گرایش های اجتماعی ای که انسان ها را ناچار به بهره کشی از انسان های دیگر می سازد منع شده است. و در جای دیگر توضیح می دهد که دموکراسی تنها وسیله ای نیست که با توسل به آن گروه های مختلف می توانند به اهداف خود نایل آیند و یا از طریق آن جامعه ای مطلوب بسازند. بلکه جامعه ای که دموکراسی در آن حاکم است عملاً جامعه ای مطلوب است. انواع تعابیر دیگری نیز که عموماً دموکراسی را تا حد یک مشی تبلیغاتی تحویل می کنند و آن را معادل با «جامعه ی آزاد» یا «جامعه ی رفاه» توصیف می کنند به تعبیر سوم از دموکراسی متعلق اند. در محافل دانشگاهی معاصر غرب کسانی وجود دارند که علی الاصول با این تعبیر از دموکراسی سر توافق ندارند. ژوزف شامپیتر و یادوور را می توان از نمایندگان عمده ی این کسان دانست که بار دیگر سرشت سیاسی را از عمده ترین وجوه دموکراسی می شناسند.

بخش دوم

شاکله ی کلی بیان و باور من از دموکراسی به مفهوم «دموکراسی رادیکال» یا «دموکراسی شورایی» ناظر است و در تمامیت خود نتیجه ی منطقی دو شکست تاریخی و جهانی اعمال دموکراسی در غرب و کشورهای متعلق به «سوسیالیسم

موجود» یا جوامع نوع شوروی سابق است. دموکراسی شورایی شکلی از سازمان اجتماعی است که در آن تمامی روابط معلق بر سلطه ی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از میان برداشته شده و شرایط خودگردانی فرد و گروه در همه ی عرصه های زندگی اجتماعی فراهم آمده است. تبیین مشخصات و مکانیسم چنین نظامی لزوماً باید بیشتر بر میان دو نکته استوار شود:

۱- تحلیل انتقادی تجارب دموکراسی بورژوازی لیبرال، بازیافت عناصر زنده، مثبت و در عین حال محدودیت ها و کاستی های آن.

۲- تصریح اندیشه های پایه ای سنت دموکراسی سوسیالیستی و مالا دموکراسی شورایی و توصیف مشخصات کلی، ساختار و مسائل عملی آن.

در توضیح دو نکته ی نخست باید توجه داشت که اساساً بین فلسفه ی سیاسی دموکراتیک، بدان گونه که در آثار لاک، روسو و جفرسون ارائه شده است و مقدم بر برقراری نظام سیاسی لیبرال در غرب عنوان شد از یک سو و عمل سیاسی در چهارچوب آن سیستم از سوی دیگر تفاوت های ماهوی جدی وجود دارد. در باز یافت چنین تفاوت جدی است که می بینیم اندیشه های رادیکال و عالی «حاکمیت مردم»، «قرارداد اجتماعی» و حق مردم برای برانداختن هر حکومتی که تنها متوجه برآوردن منافع خودپرستانه ی خویش است، در واقعیت به حق انتخاب نمایندگان و حق اطاعت از سیاست های دولت تقلیل یافته است. چنان چه از وجود چنین فاصله ی جدی بین «آرمان» و «واقعیت» چشم پوشیم در این صورت از این حقیقت نمی توانیم گذشت که پاره ای مشخصات ساختاری سیستم سیاسی لیبرال هنوز هم شرایط عام و ضروری هر دموکراسی را تشکیل می دهد، به مواردی از این مشخصات و عناصر اشاره می کنم.

۱- آزادی بیان، مطبوعات، سازمان سیاسی، تظاهرات، آزادی دینی و عمل، طبیعی است که کثرت گرایی که در علایق و سازمان های سیاسی متبلور است و هم چنین آزادی کامل در ایجاد افکار عمومی، از لوازم این آزادی های مدنی است.

۲- انتخاب مستقیم نمایندگان مردم از طریق رأی مخفی و محدودیت زمانی و تعداد اختیارات ممکن.

۳- تفکیک قوا، محدودیت متقابل و نظارت بر مؤسسات سیاسی.

۴- قواعدی که بر روابط شهروندان و مجریان دولت حاکم است و به صورت قانونی عملی می‌گردد، به این معنی که از سوی هر گروه نژادی، دینی، سیاسی و اجتماعی بدون استثناء و اعمال هر نوع تبعیض واجب اطاعه و الزام آور است.

۵- بسیاری از عرصه‌ها و ابعاد حیات اجتماعی که جامعه‌ی مدنی را تشکیل می‌دهند، به صورت سیاسی و حقوقی تنظیم نشده‌اند. در عرصه‌ی جامعه‌ی سیاسی جوامع محلی در محدوده‌ی قانون اساسی از خودمختاری و استقلال عمل برخوردارند.

۶- تصمیم‌گیری در مورد همه‌ی این موضوعات، جایی که اتفاق نظر امکان پذیر است از سوی رأی اکثریت عملی می‌گردد، هر شهروند یا نماینده مردم دارای یک رأی است.

با وجود تمامی این عناصر مثبت، دموکراسی لیبرال به لحاظ محدودیت‌ها و کاستی‌هایی جدی آسیب پذیر است که به نمونه‌هایی عمده از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

الف- دموکراسی لیبرال نه اقتصادی و فرهنگی بلکه صرفاً سیاسی است. افراد تا حد شهروند و حقوق انسانی آن‌ها به حقوق مدنی و آزادی آن‌ها به آزادی سیاسی تقلیل یافته است، در چنین شرایطی افراد از حق مشارکت در تصمیم‌گیری در سازمان‌های کارگری و صنعتی خود محروم‌اند و در تعیین و نحوه‌ی اجرای سیاست‌های فرهنگی یا در تعیین و اجرای وظایف آموزشی و دیگر نهادهای فرهنگی نه مشارکت داده می‌شوند و نه در امر نظارت نقشی به عهده‌ی آن‌ها واگذار می‌شود.

ب- دموکراسی پارلمانی چنان که روشن است بر شالوده‌ی اصل نمایندگی عمل می‌کند. اما همان گونه که روسو تأکید می‌کند در هر جامعه‌ی بزرگی، نمایندگان مالا از مردمی که آن‌ها را برگزیده‌اند جدایی افتند و عملاً خود را در برابر مرکز قدرتی که امکان انتخاب آن‌ها را فراهم می‌آورند و آنانی که آینده‌ی سیاسی آن‌ها به وجود آن‌ها وابسته است مسئول می‌دانند و نه در برابر مردمی که پس از آن‌ها که نماینده‌ای به مجلس راه یافت هیچ گونه اعمال قدرت و نفوذی بر او برای شان میسر نیست.

ج- دموکراسی پارلمانی به اقتضای سرشت نمایندگی که از آن برخوردار است تا حد چشم‌گیری متمرکز یا به عبارت دیگر مرکز گراست. مرکز‌گرایی عملاً درگیر مقدار معتناهی سلطه، انقیاد، و مکانیسم دیوان سالارانه‌ی اسراف و تصمیم‌گیری‌های نالازم و بی‌موقع بدون توجه به شرایط خاص محلی و عوامل روان‌شناختی جامعه است.

د- دموکراسی پارلمانی وجود احزاب سیاسی را به مثابه بازتاب‌کننده منافع خاص و لذا نیرویی در جهت دست‌یابی به کارکردهایی حاکم به منظور تأمین آن منافع پیش فرض می‌گیرد. از سویی نیز در این نظام همه‌ی سازمان‌های سیاسی مشخصاً حزب نیستند و لذا اکثریت‌گرایی سیاسی لزوماً به سیستم چند حزبی تحویل نمی‌شود. نباید از پاره‌ای محدودیت‌های اساسی شکل حزبی سازمان سیاسی غافل ماند یک حزب برای پیروزی و احراز قدرت مبارزه می‌کند. از این واقعیت این نکته بر می‌آید که روابط قدرت در درون هر حزب گرایشی اهرمی است. به این اعتبار در درون حزبی با چنین مشخصات یک «مرکزیت» مسلط و سلسله‌مراتبی از لایه‌های قدرت تحقق می‌یابد. در چنین شرایطی تصمیم‌گیری‌ها لزوماً از مجرای مرکز قدرت اتخاذ می‌شود و اراده‌ی حزب در حقیقت از ناحیه‌ی رأس هرم اعمال می‌گردد و به لایه‌های پائینی آن انتقال می‌یابد. هر حزبی در چنین شرایطی نگرش سیاسی خود را به صورت یک ایدئولوژی چهارچوب‌بندی می‌کند و از آن جهت دست‌آموزی توده‌ها سود می‌جوید.

ه- اگر ماهیت حیات سیاسی در یک دموکراسی پارلمانی عبارت است از اعمال سلطه و حاکمیت بر مردم از طریق اقبال مردم، در این صورت در چنان اوضاع و احوالی دو جنبه صراحتاً منفی دولت تعمیق می یابد. نخستین از این دو سیاست های حرفه ای اوست.

رهبران احزاب در چنین شرایطی به صورت کادرهای حرفه ای سیاست پیشه در می آیند که در تحول و تحولات حزبی تنها از موضع معینی از رهبری به موضع دیگری نقل و انتقال پیدا می کنند. جنبه ی منفی دوم عبارت است از کاربرد وسایل قهرآمیز به منظور اعمال سیاست های حکومتی و حفظ نظم اجتماعی موجود، بی توجه به نیازهای مبرمی که تغییر آن نظم را ضروری می سازند.

و- نتیجه ی لازم ناشی از موارد پنج گانه ای که بر شمرده این واقعیت است که دموکراسی پارلمانی مآلاً بر گروه های اجتماعی مسلط عمل می کند. بر پایه چنین بازیافت هایی است که می بینیم در چنان نظاماتی، بورژوازی مالکیت بر وسایل ارتباط جمعی، سیستم های تبلیغی نیرومند و امکانات گروه های اجتماعی را در جریان فعالیت های انتخاباتی، در خدمت قدرت اقتصادی و سیاسی خود در می آورد و در همین نظامات است که دیوان سالاری در جهت سلطه بر کل دستگاه حکومتی غلبه می نماید.

با توجه به این موارد تجربه تاریخی به عیان ثابت کرده است که دموکراسی پارلمانی شکل سیاسی ای است که تماماً در خدمت ارضاء نیازها و منافع بورژوازی مدرن است.

بخش سوم

در توضیح از آن چه که من دموکراسی شورایی می نامم در همین آغاز باید بگویم که در چنین نظامی وجود رهبری سیاسی حرفه ای و احزاب حاکم منتفی است و از

همین معنی به روشنی می توان دریافت که دموکراسی شورایی در همین وجه از ویژگی اش تا چه میزان وسیعی از آن چه که جوامع دموکراسی لیبرال و نظام های به اصطلاح سوسیالیستی از نوع شوروی سابق از دموکراسی ارائه می کردند متفاوت است.

اصل دموکراتیک جامعه ای که دموکراسی شورایی باید در آن تحقق بیابد پیوستگی و مشارکت مولدین و شهروندان است که ضمن آن هر نوع انحصار قدرت حذف شده است. در چنین نظامی در همه ی بخش ها و سازمان های کارگری و جوامع محلی، شهروندان به طور مستقیم در تصمیم گیری در باره ی امور کلی و مهم مشارکت می ورزند. هماهنگی و جهت عقلی توسعه در سطوح عالی سازمان اجتماعی و منطقه ای، بخش ها و جامعه به طور کلی از سوی نمایندگان منتخبی که در برابر برگزینندگان خود مسئول اند مورد رسیدگی و مواظبت قرار می گیرد. ساخت شوراهای خودگردان که بدین طریق به وجود می آید واجد خصوصیتی فدرال است. در چنین ساختاری اجزاء از حداکثر استقلال برخوردارند، اما در عین حال هماهنگی عملی ای بین آن ها و کل نیز تأمین شده است. دموکراسی ای از این نوع قادر است تا همه ی مسائلی را که دموکراسی بورژوازی قادر به حل آن ها نیست و به همین دلیل آن نظام را ژولیده ساخته است حل کند. با توجه به این ویژگی کلی، پاسخ به این پرسش اساسی ضروری است که چه نتایجی بر این نوع دموکراسی مترتب است؟

۱- در شرایط تحقق دموکراسی شورایی، نه تنها حیات سیاسی بلکه حیات اقتصادی و فرهنگی نیز به نحو دموکراتیکی سازمان می یابد، به منظور تحقق چنین امری اصل «خودگردانی» برابر به همه عرصه های زندگی عمومی بسط می یابد. هر جا و در هر زمینه ای که قاعده ای باید معمول گردد هر عضو جامعه از یک رأی برخوردار است. طبیعی است چنین شرایطی با مالکیت خصوصی بر وسایل بزرگ تولید و وسایل ارتباط جمعی و نهادهای فرهنگی سازگار نیست. این اصل حذف ناپذیر باید مورد توجه قرار

گیرد که همه ی آن وسایل محصول کار اجتماعی و واقعاً اجتماعی شده اند و به همان معنی که از انحصار فرد بیرون اند در انحصار دولت نیز نمی توانند قرار گیرند. چنین امری هرگز به معنای حذف مالکیت فردی نیست زیرا که چنان مالکیتی در حقیقت محصول کار گذشته ی افراد با گروه های معینی است و تا زمانی که به صورت مرجعی برای بهره کشی و وسیله ای برای ایجاد سلطه در نیامده است به دارندگان آن ها متعلق است. مفهوم حقوق بشر به این ترتیب از چنان عامیتی برخوردار می گردد که حقوق مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، یعنی حق کار، پاداش در قبال کار، امنیت اجتماعی، حق آموزش و برخورداری از وسایل فرهنگی را فرا می گیرد. اصل اساسی این اندیشه ی عامیت یافته ی دموکراسی این است که هیچ فردی نمی تواند از هیچ نوع قدرت عمومی برخوردار باشد و براساس مالکیت بر دیگر افراد سلطه بیابد.

۲- دموکراسی شورایی شبکه ای از ارگان های خودگردان در همه ی سطوح سازمان اجتماعی، کشوری و منطقه ای است. بدین ترتیب چنین دموکراسی ای هم مشارکت مستقیم و هم مشارکت غیرمستقیم، یعنی از طریق نمایندگی را شامل می شود. تمامی اعضاء منفرد جامعه در تصمیم گیری درباره موضوعات عمومی مناطقی که در آن زندگی و کار می کنند مشارکت دارند. آن موضوعاتی که بنا به ماهیت خود نیازمند هماهنگی و مقررات کل کشوری است به عهده سطح عالی دیگری از خودگردانی واگذار می شود. برای این سطح از نظام که در حقیقت شورای عالی خودگردانی است نمایندگانی برگزیده می شوند و قدرت فائقه برای حل مسائلی که دارای چنان عامیتی هستند به آن ها تفویض می شود.

- ۳- ساخت دموکراسی شورایی چنان که گفتم فدرالی به معنای وسیع آن است. برخلاف مرکز گرایی و دموکراسی پارلمانی، واحدهای فدرال در دموکراسی شورایی از استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی وسیعی برخوردارند.
- ۴- در یک دموکراسی شورایی کاملاً تحول یافته سازمان های سیاسی نقش و ساخت متفاوتی از احزاب سیاسی سنتی خواهند داشت. در این نظام این احزاب از آن جا که اختیار تصمیم گیری در دست شوراهای خودگردان است نمی توانند حاکمیت بیابند و به همین اعتبار سازمان هایی غیرایدئولوژیک، فاقد سلسله مراتب و غیرمتمرکزاند. چنین سرشتی هرگز به معنای خلع اعتقادی و وظیفه ای از آن ها نیست، در این نظام احزاب می توانند در ارتقاء آگاهی سیاسی، صورت بندی و پیشنهاد اهداف و سیاست های درازمدت، تحرك بخشی به توده ها و حمایت از آن اهداف، آموزش فعالان سیاسی و ایجاد اراده ی جمعی نقش فعال ایفاء کنند.
- ۵- دموکراتیزه کردن ریشه ای حیات سیاسی متضمن ایجاد تغییرات عمیق در دو جنبه ی اساسی دولت به معنای سنتی آن است. نخستین تغییر، غیرحرفه ای ساختن رهبری سیاسی است. بدین ترتیب تنها دستگاه حرفه ای به آن بخش از متخصصان در ارگان دولت متعلق است که با جنبه های فنی تصمیم گیری سروکار خواهند داشت. تصمیم گیری اساسی سیاسی در حوزه ی اختیارات رهبران منتخبی خواهد بود که رجوع به حرفه ی آنان زمانی انجام می گیرد که دوران نمایندگی آنان پایان یافته است. تغییر اساسی دیگری که لزوماً در ساخت دولت در دموکراسی شورایی ایجاد می شود، تغییر نهادهای قهرآمیز آن و تبدیل آن ها به ارگان های «دفاع» است که در آن حالت همه ی شهروندانی را شامل می شود که از سوی غیرحرفه ای ها منتخب و اداره می شوند.

۶- ایجاد خودگردانی در همه ی سطوح و در همه ی عرصه های حیات اجتماعی عملاً هر نوع انحصار قدرت را ممتنع خواهد ساخت. اختیار نهادهای عمومی بر شایستگی رهبران و به کیفیت تصمیمات آن ها که از طریق بحث و گفتگوهای دموکراتیک اتخاذ می گردد معلق است. خود ساخت این نوع از دموکراسی امکان به وجود آمدن هر نوع گروه سلطه را که خود را از مردم جدا و بیگانه بداند منتفی خواهد ساخت.

بخش چهارم

توصیف و توضیح آن چه که تا کنون از ماهیت جوهری و نظری دموکراسی شورایی به عمل آوردم بدون آن که به ساختار آن نیز اشاره کنم نه کامل و نه روشن است. لذا در بخش اختتامیه ی این طرح اگر چه به اجمال به این مورد نیز اشاره می کنم.

نهادهای دموکراسی شورایی، یعنی خودگردانی جامع، شبکه ای از شوراهایی هستند که بر سطوح مختلفی از حیات اجتماعی و براساس اصول منطقه ای و تولیدی ایجاد شده اند. از جمله ی این سطوح دست کم می توان چهار سطح را متمایز ساخت. الف: ارگان های اساسی خودگردانی در سازمان های کوچک کارگری و در جوامع محلی.

ب: ارگان های خودگردان در سازمان های بزرگ کار.

ج: ارگان های خودگردان برای تمامی بخش های فعالیت.

د: ارگان های مرکزی خودگردان برای کل کشور.

سطح اساسی خودگردانی توسط دموکراسی مستقیم مشخص می شود. هر فرد حق مشارکت مستقیم در تصمیم گیری در تشکیلاتی که کار می کند و در جامعه ی محلی که زندگی می کند را دارد. به این طریق هر عضو جامعه فرصت می یابد تا خود را نه

تنها به عنوان یک شهروند بلکه به عنوان یک تولیدکننده و مصرف کننده کالاهاى مادی و معنوی تثبیت و تبیین کند. شوراهای کارگری و دیگر ارگان های عمده ی خودگردانی حق اتخاذ تصمیم در این باره را که چه میزان از قدرت را به سطح عالی ارگان های خودگردانی یا به خصوص کدام وظایف هماهنگ سازی و جهت بخشی و نظارت را به نمایندگان سطوح عالی تر سازمان اجتماعی تفویض کنند دارند. ناگفته پیداست که افراد و گروه های اجتماعی بدین ترتیب از چه میزان چشم گیری از قدرت برخوردار خواهند بود. جامعه ای که در آن اصل حاکمیت مردم به نحو کاملی تحقق یافته است با قبول فردگرایی، یعنی اصالت فردی که ضمن آن فرد انسانی برای نخستین بار امکان متحقق ساختن تمامی قابلیت های انسانی خود را می باید و در حقیقت به صورت «فرد واجد خود» در می آید از آشفتگی و انهدام «خود» ممانعت به عمل می آورد. از درک این نکته ی مهم نباید غفلت کرد که آن چه را من تحت عنوان «فردگرایی واجد خود» عنوان کردم، با فردگرایی خودپسندانه ی فلسفه اصالت فرد لیبرال و هم چنین با جمع گرایی کاذب توتالیتر هیچ وجه مشترکی ندارد. در دموکراسی شورایی افراد انسانی باید به طور اجتماعی برای مختار بودن در انتخاب های خود تشویق شوند. اما شبکه امکاناتی که آن ها ضمن آن مختارانه انتخاب می کنند توسط ماهیت اجتماعی وجود آن ها تعیین و مشروط می شود. سطح عالی بعدی در الگوی خودگردانی توسط شوراهای سازمان های بزرگ تولید ایجاد می شود. همه بررسی که ضمن آن همه ی افراد مشارکت می کنند به شکل دموکراسی مستقیم برای همیشه چون عنصری دائمی در دموکراسی شورایی ماندگار خواهد بود. مع الوصف این سخن به این معنی نیست که دموکراسی نمایندگی در این سطح حذف می شود. برای مثال نمایندگان برگزیده در شوراهای کارگری یک واحد بزرگ، تصمیمات اساسی در باره ی برنامه ی تولید، انتخاب و نظارت بر مدیران اجرایی و در باره ی شرایط کار و هم چنین توزیع و سرمایه گذاری را اتخاذ می کنند و در برآورد نیازهای جوامع محلی و تمام جامعه نقش مهمی ایفاء خواهند کرد. شوراهای

امور آموزشی، فرهنگی، علمی، بهداشت و دیگر نهادهای خدماتی از وظایف مشابهی برخوردارند. از سوی دیگر هیئت های شورایی روستاها مسنول سیاست گذاری های مربوط به تحول اقتصادی آموزش، حمل و نقل عمومی و امنیت اجتماعی در مناطق خویش خواهند بود. البته شوراها در تصمیمات خویش از لحاظ قانون و در ارتباط با تصمیمات سیاسی سطوح عالی تر ارگان های خودگردان از محدودیت هایی برخوردارند. مع الوصف نکته ی عمده این است که در یک دموکراسی واقعی قوانین و سیاست گذاری ها از سوی مراکز قدرتی که از مردم بیگانه اند تحمیل نمی شود بلکه این مردم اند که هرگونه قدرتی را به مرکز تفویض می کنند تا قوانینی را در جهت حفظ منافع و نیازهای عمومی وضع کنند که در آن حالت اطاعت از آن قوانین الزامی است.

سطح عالی تر بعدی را ارگان های خودگردان برای تمامی بخش های کار، شامل تولید صنعتی، انرژی، حمل و نقل و پژوهش های علمی برای تمامی مناطق تشکیل می دهند. این ارگان ها بخشی از دولت نخواهند بود و از طریق بودجه دولتی تأمین نمی شوند و اجزاء ترکیبی آن ها از نمایندگان منتخب نهادهای وابسته نظیر دانشگاه ها، مؤسسات تحقیقی، سازمان های انتشاراتی و جز این ها تشکیل می شود.

خودگردانی در سطح کشوری به این معنی که در این جا عنوان شد در هیچ کشور دموکراسی لیبرال وجود ندارد، اگر چه عناصری از آن را در تنوری سیاسی پاره ای از کشورهای پیش رفته می توان یافت. ارگان مرکزی خودگردانی در دموکراسی شورایی مجمعی فدرال است که هر دو مسأله ارگان های خودگردان و جوامع محلی در وضع یک کشور چند قومی چون ایران را یک پارچه می سازد. بدون تردید در چنین مجمعی امکانات گوناگون و متفاوتی از لحاظ سازمان های درونی آن می تواند وجود داشته باشد و به همین لحاظ است که وجود نهادی که اعضاء آن از نمایندگان منتخبی

که توسط مردم و به صورت مستقیم برگزیده شده اند و وجودشان مظهر منافع تمام جامعه است ضروری است.

چنان که بیشتر گفتیم هدف اساسی دموکراسی شورایی پیش گیری از هر نوع سلطه و بروز هر نوع انحصار قدرت است. اما چنان چه این امر تا بدان حد و به وجهی افراطی عملی گردد که مانعی در تحقق نفوذ افراد، حتا در زمینه هایی که آنان شایستگی در آن ها را دارند به وجود آورد، در این صورت اصل رهبری منتفی خواهد گردید، دموکراسی شورایی در حالی که به نحو قاطعی در برابر هر نوع انحصار سیاسی قدرت مقاومت می کند، نیازی به آن ندارد که از اندیشه های نافذی که در یک جدال آزاد عمومی طرح می شود نگران باشد. ثبات و عقلی بودن یک نظم دموکراتیک به وجود فرهنگ سیاسی وابسته است تا نیازهای عام و دوربرد تحول آن نظم را در آگاهی توده ها ایجاد کند. در این حالت آن چه که به وجود آن نیازی ضروری است عبارت است از رهبری معنوی و روحی بدون هرگونه تلفیق ایدئولوژیک از یک سو و رهبری عملی بدون هرگونه سلطه، آن چه که در این جا اساسی است آن است که رهبری نمی تواند و نباید مقامی دائمی و حرفه ای بیابد و در شرایطی که امر تفکیک قوا با شدت اعمال می گردد عملی گردد.

طبیعی است که تحقق چنین هدفی بدون عنایت به اصل افکار عمومی و ایجاد واقعاً مستقل و انتقادی آن عملی نیست. اگر دموکراسی شورایی با آن ویژگی های مردم سالارانه ای که من برای آن می شناسم بر سر این ادعاست که از محدودیت های شکل بورژوازی دموکراسی فراتر می رود، باید با تمام توان خود شرایط یک گفتمان دموکراتیک دوسویه را بدون آن که به کم ترین وجهی از سلطه امکان بروز دهد تحقق بخشد. تنها از این طریق است که فرصت های لازم ظهور رهبری شایسته فراهم می آید، سهل است شرایط لازم برای تحقق تصمیماتی با کیفیت بهتر در ارگان های خودگردان نیز صورت تحقق خواهد گرفت.

آن چه که بدین گونه مبانی نظری و عناصر ساختاری اش بیان شد طرحی تمام و کامل نیست. تیزنگری فعالان آگاه سیاسی و رویکرد انتقادی و اصلاحی نظرورزان صاحب اندیشه ای که با قبول شکست دو تجربه ی تاریخی دموکراسی در طیف چپ توتالیتار و خودکامه و راست بورژوازی لیبرال، صحت کلی نظری دریافت من را می پذیرند می تواند در تعمیق و غنا و کارآیی آن تا حد وسیعی سودمند افتد و به همین اعتبار است که صادقانه می طلبم از ابراز نقد و رأی خویش دریغ نورزند.

حمید حمید

سالت لیک سیتی، یوتا

۲۳ آپریل ۱۹۹۷

«مهرگان»

منبع: نشریه «کارگر سوسیالیست» شماره ۵۷ – مهر ماه ۱۳۷۷

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴